



فرهاد عابدینی

# «سپری در سروده‌های زهری» (۲)

لحظه‌های وصل و لحظه‌های دردانگیز هجران را در بردارد. در شب است که درد عشق شکوه می‌یابد و رنج تنهایی گسترده می‌شود، پس یکی از شبنامه‌های «زهری» را که از کتاب «شبنامه» انتخاب کرده‌یم، می‌خوانید:

شبی از شبها :

بیاد منی  
یاور چین یاور چین

از خانه برون رفت .

و ندانستم کی باز آمد .

و کجا بود .

آنقدر بو بردم ،

که تنش بوی دلاویز ترا با خود داشت .

اما بر سه زدن شاعر در شب تنها در قلمرو عشق نیست، گاه در لحظه‌های تنهایی است و درین لحظه‌هاست که شاعر بمرک هم می‌اندیشد ، خواهر عشق، که رزی است همچنان ناگشوده . مثل شعر زیر که تمامی این معنی را در بردارد :

شبی از شبها :

به تماشا بنشین ،

تیر چالاک شهابی را ،

که در ایوانه شب گم گردد ،

و به یاد آر که ما نیز شبی

یا روزی

این چنین در قدم مرک فرو می‌افتیم

بخش دوم این کتاب یعنی (قطره‌های باران) نیز در قطعه‌های کوتاه و موجز سروده شده و شاعر مسائل کلی را با کمترین عبارت

با اندکی دقت و کنجکاوی در سروده‌های «زهری» میتوان دریافت که «زهری» در انتخاب نام کتاب‌های شعرش هدف و منظوری رایج‌گیری کرده و این هدف در مجموع محتوی کلی شعرهای هر کتاب را در برمیگیرد، «جزیره» مفهوم تنهایی بود و دور افتادگی ، «گلایه» معنای آزرده‌گی و دل‌تنگی و زبان بشکوه گشودن، نه از سرخشم ، بل غصه‌ای ، قصه‌ها را گلایه‌وار گفتن و شکایت حکایت را به آرامی و نجوا و اربیان کردن و نسیم و ارگشتن و اینک «شبنامه»، سومین کتاب شعری شاعر نیز چنین است . شب حدیث تنهایی است و غلبه‌ی تاریکی بر نور. شب تمثیل راز و رمز است و نیز حکایت آرامش . در شب است که هوشناکترین گناه‌ها در سکوت مطلق انجام می‌گیرد و بزرگترین دسیسه‌ها ، پی‌چینی می‌شود. اینست که شب پیوسته اسرار آمیز ، خیال انگیز و ژرف جلوه کرده است و نامه‌ش نیز جز این نمیتواند باشد، «شبنامه» . شعرهای کتاب (شبنامه) که از ۳ بخش بانام های (شبنامه) و (قطره‌های باران) تشکیل شده حاصل اندیشه‌های شاعر است در شبها و لحظه‌های تنهایی او و بر سه زن اندیشه‌اش در شب. شکل این شعرها بشکل «هایکو» یا ترانه‌های کوتاه ژاپنی است و «زهری» که در دو کتاب پیشینش در کنار شعرهای کوتاهش شعرهای بلند نیز می‌رود ، در این کتاب بکلی از شعر بلند دست کشیده و بی‌لایش زبان شعری خود پرداخته است و این گفتنی است که «زهری» از شعرهای کتاب «گلایه» باین مهم پرداخته که در بهبود زبان او بسیار موثر بوده است ، شاید بدین سبب است که در تمامی شعرهای «شبنامه» به مصراعهای بی ارزش و کلمات زائد هرگز بر نمی‌خوریم. بخش نخست شعرهای کتاب یعنی «شبنامه» دست‌آورد بیدریهای شاعر است در تمام لحظه‌های فصل‌های سال ، بهار، خزان، زمستان و تابستان ، گفتیم که شب اسرار آمیز است، می‌گوئیم عاشقانه هم هست،

ها بیان کرده است و ز دیدگاه مفهوم کلام نیز، تنهائی که یکی از ویژگی های مشخص آنست، در این بخش نیز ذهن و روح شاعر را در برگرفته و ملال همیشگی را تداعی میکند. مانند این شعر:

روز  
بی آفتاب

بیمار است .

شب بی کهکشان ، ستاره و ماه .

جنگل بی پرند و برك است .

من چه بی برك مانده ام بی تو .

اما تنهائی و ملال پیوسته در پرتوی ز امید، در شعرهای «زهری» رخ مینماید و شاعر هیچگاه خود را به ناامیدی مطلق نمی سپارد، اگر از ناپایداری دوستی و زندگی و گذران عمر و جوانی سخن میگوید، امید دستیابی بافق های نورو روشنائی و امید را نیز در سایه کوشش و خواستن و بیش رفتن زیاد نمیرود و میسر آید:

به دریا

یا به مردابی

رسد هر رود .

به ویران

یا به آبادی

رسد هر راه ،

سر هر رشته ، آخر ، میرسد جانی .

بشارت ما دل نومیدوار آیین است .

و تنه که چهارمین کتاب شعری «محمد زهری» است

از دو بخش تشکیل شده . قسمت نخست در برگرفتهای ۹ شعر نسبتاً بلند و بخش دوم در برگرفته پانزده شعر بلند و کوتاه است که کار

های نخستین شاعر را در برمیگیرد . بخش نخست بین سالهای ۴۵ تا ۴۷ و بخش دوم بین سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۶ سروده شده اند و زکارهای

اولیهی شاعر هستند ، چه این شعرها حال و هوای شعرهای کتاب «جزیره» را دارد ، با این تفاوت که بیشتر شعرها در شکل نیمهائی

سروده شده ، اما محتوی آنها همان است که در (جزیره) دیدیم، دلنگی و دلگیری ، خشم‌لایم، جوش و خروش، و ناآرامی و بیقراری

نوجوانانه ، منتهای نه در شکل عصیان و عشق را می بینیم که در پشت غباری از مه ، با چهره‌ی مه گرفته خود را نمایانده است و شاعر

با شرم و نجابت و با مقدمه چینی بسیار از این عشق، آهیم در برده سخن گفته . اما در شعرهای بخش نخست کتاب روح و عاطفه‌ی شاعر را می بینیم

که برشیدیز اندیشه سوار است و پس ز رفتن دوباره به راههای از پیش رفته و گفتن حرفهای گفته شده ، در زمین بدنبال پیری کلروزی

نامش در اول تمامی دفترها بود میگردد و چشمه های وحی رشوشیار خاک میجوید و اگر چون پرندگی تیر خورده‌ای بال و پرش شکسته و

نمی‌تواند چون دیگر هم‌رهان خود و پرندگان مهاجر تاقله‌ی آرمانها پرواز کند ، با بال اندیشه همپای آنان است و برایشان امید عاقبت

و خیر عاقبت طلب میکند . اما آنچه در این شعرها گفتنی است بازی کردن «زهری» است با کلمات هم آهنگ، برای نمونه وقتی شاعر

از واژه‌ی شکسته بهره میجوید بدنبالش این وژه‌ها نیز آمده‌اند: گسته ، خسته ، بسته ، نشسته و جنبه یا وقتی که می گوید عس در

بی‌اش . کس . قفس . و نفس نیز از این شمارند و از این نمونه‌ها کم نیستند که اگر کاربرد این گونه وژه‌های هم آهنگ، آنهم بطور کم،

در برخی موارد آهنگ و لطف خاصی شعر میدهد، ولیکن بکار گرفتن بیش از حد آنها نه تنها لطف و زیبایی شعر نمی‌بخشد بلکه باعث ملال و خستگی خواننده شعر میشود، بطور کلی کتاب چهارم «زهری» در جمع ارزشیابی‌ها نسبت به کتابهای دوم و سوم نه تنها قوس صعودی نداشته ، بلکه از ارزش کمتری برخوردار است . با اینحال نمیتون

زیبائی کلام و اندوه ژرف و ملال شاعرانه‌ی شعرهایی چون «آدمک» را ندیده گرفت و از همین روست که این شعر زیبا را از این کتاب انتخاب کردیم ، که میخوانید :

«آدمک»

مرا شکسته گیر .

دریچه مرا به روی شهر آهن و غبار و دود ،

بسته گیر .

بهار اگر چه هومیائی است ،

مرا شکسته گیر .

\*\*\*

زلال بر که‌ها که آینه است :

برای آسمان و آفتاب

مرا بید ،

برای بادبادک‌ها به دست باد ،

نمی‌پذیرد آشنای درد را ،

و مرد را ،

که همچو مور خسته ، باز در تلاش‌دانه است .

\*\*\*

مرا ندیده گیر .

مرا ندیده‌ی ندیده گیر .

ز بس که راه رفته

رفته‌ام .

ز بس که حرف گفته

گفته‌ام .

دگر به هیچ راه و ،

هیچ حرف ،

نشان باورم نمانده است .

دگر چو آدمک ،

نیاز من به عقل کار باز نیست .

اتاقهای بسته ،

تنگ کرده است ،

به چشم من ،

زمین و ،

آسمان باز را ،

چه سالها که آمد و ،

گشت ،

بهار ها ،

بهار ها ...

که این اسیر وجه بامداد

چو کرم کور ،

خبر نگشت .

\*\*\*

«مشت در جیب» پنجمین مجموعه شعر «زهری» است

که باستاد گفته‌ی شاعر تمامی شعرهای این کتاب ، جز دو شعر، دست آورد زیست شاعر در غربت است، یعنی لندن ، با بررسی چهار مجموعه

شعری «زهری» باین آگاهی رسیدیم که پیوسته رنگ و طعم شعر های این شاعر با ملال و اندوهی ملال آمیخته بوده است. در مجموعه‌ی

«مشت در جیب» این موضوع را بیشتر و روشن‌تر درمی‌یابیم، چه شاعر وقتی در زاد و بومش و در کنار دل بستگان و عزیزانش احساس

تنهائی و دلگیری میکند، بی‌با است با دور بودن از این علائق و گسستن حتی موقت از آنان ، این اندوه و ملال بیشتر بر جان شاعر چنگ می‌زند، و او حس میکند که از دیگر پیوندهایش جدا افتاده و در شهر

مغرب صدایش را گم کرده و تنها صدای کوبه‌های آشنا بدر است که در گوشش طنین نواز است که این اورایاد گل‌های بنفشه، یید مشک، گلپرواسپند، بیاد زن و فرزند و ترشیهای مادر میاندازد و شاعر را از سرخشم و امیدارد که بانگ بردارد و بسراید:

ساعتم با شرق میزان است.

با خروس لاری بیدار قریه

که سر ساعت سه نوبت پیش و پس - نوید روز را با بانگ میخواند.

تو پریشانی

نمی دانی

در کدامین کوچهی شهر زمان هستی

پس ز من باید بجویی پاسخی بر پرسش هنگام

تا بگویم ساعت چند است و .

روز چند و

ماه چند و

سال چند و

قرن چند .

اما ایسن دور بودن از زاد و بوم ، ایسن حس را در دورد که شهر میراث دار امپراتوری رنگ باخته را که بشهر باران و مه مشهور است از دید و نگاه شاعری شرقی دریابیم و بدانیم که این شهر ، شهر بی نگاهی و بی تفاوتی است که هیچکس چشمی بر چشم دیگری نمی بندد و همه در سطر سیاه روزنامه‌ها غرقند و انگار بی عداوت با هم قهر ، جفتهای مهربان و غمگین را می بینیم که با تنهای رها در اعتبار لذت بی با ، پست یا بهمه سنت‌ها و قیدها زده‌اند و فریادها همه صدای سوت‌کشتی ، ترن ، یا کارخانه است و یا طنین خسته‌ی رنگ کلیساها ، اگر چه شعر « لندن ۷۰ » روایت گونه است، اما آگاهی‌دهنده نیز هست و زبان شاعرانه‌ی شاعر را نیز در خود درد و بر همین روال است شعر « در چهارم مغرب » که حدیث فرو ریخته نپندارهائی است از پایتخت سرزمینی که روزگاری خورشید در قلمروش غروب نمی کرد . در این روایتی است که شاعر در مییابد : فسانه گشت و کسین شد ، آن شوکت نا پایداری که بریغهای هستی خاور استوار بود ، او نماد تمدن ورشکسته‌ی باختر رادر شهر بی تفاوتی ها می بیند و بارودیسارو همنفس را مخاطب قرار می دهد که :

امروز

انگار فصل خرمن شالی است

اما

تنهاست دست تو

زیبیرا

آن دست دیگرست - که منم - دیری است

شهر فرنگ را نشسته تماشا

قیر مناب ، رودخانه‌ی جاری است

گنداب شهر ریخته در آن

چون من

قوطلی کند هیچی و بوجی

در فاضلاب هرز ، هزاران شناورند .

\*\*\*

و این جشن و نیافتن است و نرسیدن بمدینه‌ی فاضله‌ی پنداری

که به سرودمهای شاعر رنگ اندوه میزند ، لیکن (زهری) شاعری نیست که این اندوه و این شکست و نرسیدن را با ناله‌های سوزناک و آههای آتشین شعار مانند توجیه کند بلکه او این غم و غربت و این دلگیری و اندوه را با ساده‌ترین شکل و با موجزترین واژه‌ها بیان میکند تا جائیکه یک شعر یا شعرک و فقط از سه کلمه

تشکیل میشود و این تنها با پشت سر گذاشتن سالها تجربه و دست زدن بانواع تجربه هاست که چنین کامیابی در ایجاز ، برای او فراهم می آید که می توان به جرات گفت که حتی در شعر نام آورترین شاعران معاصر نیز نمونه‌ی آن را نمی تون یافت . شاعری که بتواند با سه واژه تمام اندوه و حس خود را به خواننده اش منتقل کند ، بی گمان شاعر عاطفه ، شاعر تخیل و شاعر رویاهاست، شعر نیست :

غروب

غربت

آه .....

«زهری» در برخی از شعرهای این کتاب ، چون دیگر شاعران و هنرمندان هم عصر خود ، از ایجاز ماشینی و ماشینیسم و چیرگی آهن و فولاد و سیمان بر عاطفه و تخیل دلننگ است و یاد روزگارانی که طبیعت نیالوده و پاک گهواره‌ی حس و خاستگاه عواطف انسان شاعر بوده او را بحسرت می کشاند و دست مایه‌ی اندوه اوست . باری ، با همه‌ی ارزشهایی که برای شعرهای کتاب «مشت در جیب» بر شمریم «زهری» در این کتاب به سرودن چندقطعه شعر با لجه عامیانه دست زده که در این کار نه تنها کامیاب نیست، بلکه این شعرها از ارزش کلی شعرهای دیگر کتاب نیز کاسته و این کاستی باعث آن شده که یکنواختی ارزش والای کتاب بهسم بخورد .

با دیدی کلی که به پنج مجموعه‌ی شعر «زهری» داشتیم، باین نتیجه می رسیم که زهری شاعرست پرکار ، بی سروصدا و مواضع و بدور از غرورها و ادعاهای کاذب که رسیدن به نقطه‌ی اوج شاعری هدف اوست . انسان در شعرهای و مقام والایی دارد و پیوسته آرزوی شاعر اینست که انسان یک انسان راستین باشد و بهمین سبب شعرش پیوسته تصویرگر آفاق آرمانهای انسانی است، تا طبیعت . «زهری» شاعرست آرام و گوشه گیر که با پرهیز از هر گونه جنجالهای زودگذر ، بکارش ادامه میدهد ، شعر گذشته ایران را بخوبی می شناسد و مکتب شعر (نیما) را عمیقا درک کرده و به آن دل بستگی دارد و از پرداختن و گرویدن به امواج حجم و تجسم که ورطه‌ی سقوط ذهن و تخیل است پرهیز کرده است. گرچه ندوه و دلنگی مایه‌ی اصلی شعرهای اوست ، اما شاعر پیوسته در تکاپوی یافتن امید دردل ناامیدی هاست و هیچگاه نخواسته است با شعرش امید دروغین بخواننده بدهد، شعرش پاک است و پالوده و اگر از اندک کاستیهائی که بر شمریم، بگذریم، تمامی شعرهای (زهری) اندیشه انگیزند و زیبا و آهنگین که بر دل خواننده و عاطفه‌ی او اثر بسیار می گذارند و وجود چنین شعرهای با ارزش و شاعری این چنین انسان و آگاه در زمانه‌ای که کمتر شعر خوب منتشر میشود ، مغتنم است . اینک با شعری کوتاه از کتاب «مشت در جیب» ، مروری بر پنج دفتر شعر «زهری» را به پایان می بریم:

هم ابر پاره پاره در اینجا

هم باده در پیاله ،

اما

کو همزبان ،

حریف ،

هم آواز

تا شهر خواب رفته شب را

با های های گریه مستانه

غمگین کنیم خواب .